

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بیس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۴

در صفحه ۴۶ کتاب مذکور، آقای دشتی بنقل عبارتی از عارف حکیم - شیخ عبدالکریم جیلانی ۷۶۷ - ۸۰۵ ه - پرداخته است ، اما نه در نقل و ترجمه آن امانت نشان داده ، و نه نام کتاب مأخذ را می برد و از همه مهم تر اصل موضوع و مبحث را ندانسته - است . زیرا صفاتی را که مؤلف عارف برای مخلوقات آورده است ، آقای دشتی بخالق نسبت داده و در هر سه مورد بالا مخدوش بودن کتاب در دیار صوفیان و بی ارزش بودنش را بلحاظ عدم غور در مباحث تحقیقی و بی دقتی در این خصوص را آشکارا می کند .

نقل قول آقای دشتی از کتاب : " الانسان الكامل فی معرفه الاواخر والاوائل " است که ذکری از مأخذ ننموده ، و قول نقل شده از کتاب مورد نقد اینست :

" مکتبه ذات خداوند نمی توان پی برد . پس باید از راه اسماء و صفات بدان رسیده ذات خداوند جوهر است ، اما دو عرض دارد : ازل و ابد ، دو صفت دارد : حق و خلق ، دو خصوصیت دارد : قدم و حدوث ، دو اسم دارد : خداوند بنده ، دو صورت دارد : ظاهرو باطن ، صورت ظاهری او این جهان است و صورت باطنی او جهان دیگر " . اما عین عبارات منقوله از کتاب انسان کامل جیلی ، نقل از صفحه ۲۴ طبع دوم بمصر جزء اول : " اما بعد ، فان العظمه نار ، والعلم ماء ، والقوی هواء ، والحکمه تراب ، بها یتحقق جوهر سر نالفرد ، ولهذا الجوهر عرضان : الاول الازل والثانی الابد ، وله وصفان الوصف الاول الحق والوصف الثانی . الخلق و . . . "

مؤلف عارف عبارات مزبوره را برای بیان خلقت انسان آورده است که جوهر ماهوی

ماز حیث عناصر با توجه عبارت " عناصریها بتحقق جوهرنا ". از آتش که دارای استکبار و بزرگی است و آب که از آن بعلم تعبیر می شود ، و قوای بدنی که از هوا بوده و از خاک که بحکمت منسوب می باشد آفریده شده است و "لهذا الجوهر عرضان" یعنی برای جوهر ماهیتی انسان دو عرض است که یکی ازل و دیگری ابد و دو وصف است که یکی حق و دیگری خلق و دو صفت قدیم و حادث و دو اسم رب و عبد و غیره می باشد ، و بدنبال عبارت چنین آورده که " وله حکمان : الحکم الاول الوجوب ، والثانی الامکان و . " که این عبارت و عبارات پس از آن بتصریح میرساند که سخن در پیرامون خلقت انسان و صفات اوست نه خداوند تعالی زیرا خداوند تعالی از صفات حدوث و امکان و با بقول مرحوم گیلانی — مؤلف — از اعتبار (لفسه مفقودا " و لغیره موجودا ") بدور و برکنار می باشد ، بدین بیان که این صفات خاصه مخلوقات اوست نه ذات لایزال احدیت که از نواقص مخلوقات منزّه می باشد ، در صورتیکه آقای دشتی ندانسته که برای ذات حق تعالی جوهری نیست تا دارای دو عرض باشد . معلوم می شود ، آقای دشتی علی الاصول ، در نقل مطالب و ترجمه آنها امانت بخرچ نداده و هر چه دلش خواسته است از زبان مؤلف ساخته ، بهمین دلیل هم از ذکر مأخذ خودداری کرده است ، و قبل از اینکه دوستدار حقیقت باشد ، دوستدار مقبولات اندیشه خود است .

در صفحه ۴۵ در دیار صوفیان — نگارنده کتاب بنقل حدیث معروف قدسی می پردازد ، بدین عبارت : " چیزی که این فرض — فرض وحدت وجود و ان الله خلق الآدم علی صورته — را محتمل میکند ، عبارتی است که بعنوان حدیث میان صوفیان متداول و رایج است : کنت کنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف ، فخلقت الخلق لکی اعرف " و ادامۀ میدهد که : " اگر جمله را بشکافیم و خوب تحلیل کنیم شگفتی ها بار می آید : ۱ — خداوند گنجی مخفی بود ، مخفی از کی ؟ " و خلاصه باظهار نظر در پیرامون حدیث قدسی پرداخته و مینویسد : " فعل مخفی اینست که از دیده سایرین پنهان است ، سایرینی در بین نیست و ... خداهم چگاه مخفی نبوده است و دوست داشتن عرض است و ذات پروردگار منزه از آنست که عرض بر او طاری شود " و از این قبیل جملات که خواننده متوسطی راهم از نا اهلی نویسنده و سطحی بودنش باعجاب و امیدار — ، که چطور یک نویسنده ، اینگونه بدون مقدمه علمی و صلاحیت در چنین مباحث پر اهمیتی وارد شده ، که خواص و بلکه اخص الخواص هم در آن مباحث بدون توفیق الهی ، از کج فهمی و نارسایی و گیجی بدور نمی مانند . بنابراین بتوضیح مشکل حدیث قدسی می پردازم ، تا آقای دشتی و دیگران از استادان اخیر دانشگاه ، که بدون اهلیت علمی وارد هر مبحثی میشوند ، متوجه قصور خود شوند و اینگونه بی پروابه تخطئه مسائل علمی و عرفانی نپردازند .

ملا عبدالرزاق کاشانی که بنقل سید حیدر آملی در کتاب "نص النصوص" پس از مؤید—
الدین خجندی دومین شارح کامل کتاب "فصوص الحکم" محی الدین می باشد (۱) در اصطلاحات
خود (۲) می نویسد: "کرمحفی، هویت احدیت است که مکنون در غیب و باطن ترین هر
باطن می باشد، و باعتبار پنهان بودن کنه ذاتش، غیب مطلق و غیب مصون و غیب الهویه
بوده" بمفهوم عبارت ادراک و بهیچ گونه اشارتی فهمیده نمیشود. در این موطن، که به
بی تعینی و موطن ذات معروف است و کنز مخفی عبارته الاخری آن میباشد، حب ذاتی
داشت که شناخته شود—آقای دشتی فرق میان حب ذاتی را با حب عرضی عرفانی که بالغیر
است ندانسته و بهمین جهت مبتلای اشتباهات بزرگی شده است— بدین ملاحظه فرموده،
"کنت کنزا" مخفیا" یعنی گنجی بودم پنهان، اما پنهان بودن ذات حقتعالی در کمون
غیب احدیت و بطون لاتعینی ذاتی است، و در این صورت گنجی بود مخفی از مظاهر
اسمایی، "فاجبت ان اعرف" دوست داشتم که شناخته شوم، بمظاهر اسمایی، تا بدانند
که مظاهر منندومن در آنان ظاهرم، بنابراین دوست داشتن در موطن غیب الغیوب،
مستلزم نیازمندی چنانکه نویسنده در دیار صوفیان فهمیده نیست، زیرا ایشان از دوست
داشتن معنای بالغیر را دانسته نه ذاتی، البته دوست داشتن در مرتبه بالغیر از فقر و
نیازمندی سرچشمه می گیرد، ولی حب ذاتی مستلزم فقر و نیازمندی بغیر نیست. پس تا
اینجا دو موضوع تاریک روشن شد، یکی مخفی بودن ذات احدیت در موطن غیب، که
بدین تعبیر از مظاهر اسماء خود مخفی بود، نه غیری که وجود نداشت، دوم چون
حقتعالی، در موطن غیب ذاتی بود حب او نیز ذاتی بود نه غیری و عرضی، زیرا در دار
وجود بجز خدای تعالی و اسماء و صفات و افعال او چیزی نیست و فهم این قسمت از بحث
مستلزم دانستن معنی احدیت مطلقه و حقیقی است که از این پیش گذشت. بدین لحاظ،
هرچه در حقیقت وجود اصالتی دارد، با ووازاو و بسوی اوست "انالله و انالیه راجعون"
پس برای او و ذاتش، در هر کمالی صنعتی و برای هر صنعتی اسمی و هر اسمی را فعلی است،
چونانکه هر فعلی را مظهری و بهر مظهری حبی دارد که چون این حب در موطن احدیت
ذاتی است، از کثرت مظاهر، کثرت حب لازم نمیشود، بدین بیان که مظاهر حبی او
نامتناهی است، که در لسان تنزیل عزیز از این مظاهر به کلمات تعبیر شده است "قل:
لوکان البحر سدادا" لکلمات ربی، لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی — بگو: اگر دریاها
مرکب شود، برای نوشتن کلمات پروردگارم، همانا که دریاها نابود شوند پیش از آنکه
کلمات پروردگارم نابود شوند، زیرا خود دریاها نیز کلمه ای ناقص از کلمات پروردگار است
در مقابل قول معصوم که فرمود: "نحن کلمات الله التامات".

از نظر عرفان علمی، این مظاهر اعیان قابله هستند که به زبان استدعا از حضرت حق

مطلق، بلکه مطلق از اطلاق، خواهان ظهور و بروزند و ذات احدیت به مصداق آیه کریمه: "وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَسْأَلَتُمُوه" هر چه را که از حیث استدعا حق آنان است، آنان می بخشد و بقول کاملان از عرفا، ذات احدیت بلحاظ اسم "جواد" عطاکننده وجود به مظاهر خود می باشد. بنابراین در هر مظهری، نمونه‌ای از وجود حق تعالی تعبیه گردیده و ذات او را بهر مظهری از مظاهر خود حبی ذاتی و قربی وریدی است و بقول شیخ سعدی:

"دوست نزدیکتر از من بمن است"

سید حیدر آملی در کتاب "نص النصوص" تجلیات الهی راسه گونه آورده، بدین معنی: تجلی اول که ظهور ذاتی نام دارد، و آن تجلی و ظهور ذات است بذات خود و برای ذات خود، این مرتبه را مرتبه غیب مصون از ادراک اندیشه گویند و آن را بتعبیر عارفان الهی حضرت احدیت مطلقه نامند، در این موطن اسماء و صفات در حاق ذات واقعند، زیرا ذات در این صورت یعنی وجود حق محض و وحدت عین چنانکه ذکر شد عین اوست و اسماء در این موطن لاشیئی محض می باشند، و این وحدت را منشاء احدیت و احدیت گویند، و بقول حکماء "لابشرط شیئی"، بدین دلیل که در مرتبه احدیت هیچ چیزی با او شرط نمیشود و وجود او بشرط نبودن چیزی با اوست و نسبت اسماء اعیان بموطن ذات احدیت مانند ساقه و شاخه و برگهای درخت است به هسته آن، و چنانکه در هسته ساقه و شاخه‌ها و برگها وجود عینی ندارند، در ذات غیب الغیوب نیز از اسماء اعیان اثری نیست.

اما در تجلی دوم، که آنرا تجلی اسمایی نامند، اعیان ممکنات که آنها را شوون ذاتی حق گویند، به تعیین اول که دارای صفت قابلیت است، ظهور می یابند و ذات حق از حضرت احدیت، به حضرت واحدیت، نازل مینماید که بتعبیر عارفان آنرا "نسب اسمائی" نامند.

در این تجلی عنوان معلومیت گیری برای اسماء ممکنات و اعیان ثابتة تحقق می یابد، زیرا عالم بودن حضرت حق بآنها تعلق می گیرد و چون معلوم از شوون ذاتی حضرت حق تعالی است، علم بدان هم ذاتی و عقیده فرفور یوس حکیم یونانی که بعدها مورد اتفاق حکمای اسلامی شد، اتحاد علم و عالم و معلوم تحقق پیدا می کند. عرفای شامخ اسلامی رادر اینکه تعیین اول حضرت حق تعالی که مرتبه واحدیت است همان مقام "عما" مطابق حدیث معروف است یانه نظراتی است که در این مقال از ذکر آن خودداری می شود.

تجلی سوم که بشهودی معروف است، ظهور حق تعالی بصورت های اسماء خود، در مسمی می باشد، که از آن به "نفس رحمانی" تعبیر شده، که کلیه موجودات امری و خلقی در عالم شهادت متحقق بدانست. این سه تجلی را تجلیات جبروتی و ملکوتی و ناسوتی گویند که مطابق با احدیت و واحدیت و ربوبیت است زیرا در مرتبه سوم ذات پروردگار مربی

عالم شهادت و مدبر ممکنات می باشد .

بازی تجلی و ظهور کنز مخفی "از اسماء و اعیان ممکنات" در همه مظاهر سه گانه تنزل وجود اوست ، و عنوان غیریتی در میان نیست ، زیرا تجلی در هر مرتبه ، ظهور از خفا و بطون است ، و گرنه "کان الله ولم یکن معه شیئا" خدا بود و چیزی با او نبود تا خود را بغیر خود بشناسند و نیازمند به شناخته شدن باشد . ملا عبدالرزاق در اصطلاحات خود ، تجلیات را پنج گونه آورده ، بدیهی است که در مقام تفصیل برآمده این تقسیم با تقسیم سید حیدر آملی که از نظر تاریخ تألیف کتاب نسبت به او مؤخر می باشد منافاتی ندارد (۳) ، زیرا در مقام اجمال همان مراتب پنجگانه تجلی را در سه مرتبه خلاصه کرده است .

پس با عنایت باینکه ذات حق در حقیقت باطن بکنه و ظاهر بوجه می باشد ، و بقول صدرالدین - رئیس الفلاسفه المتأخرین - باطن است از بسیاری ظهور و بعقیده فیلسوف و ارسطو سوزار ، باطن با اسماء تنزیهیه و ظاهر و با اسماء تشبیهیه می باشد ، بنابراین هر چه هست اوست و دیگرانی چنانکه آقای دشتی از حدیث کنز مخفی ، استنباط کرده وجود ندارد تا دوست داشته باشد که خود را بدیگران بشناساند و بقول ایشان این دوستی عارض و طاری بر ذات او باشد ، تعالی الله عن ذالک علوا "کبیرا" .

چون مؤلف در دیار صوفیان ، معنی و حقیقت تجلیات و ظهورات حضرت حق را ندانسته است و در مقام و موطن ذات باری تعالی گیری تصور کرده ، حب شناساندن بغیر را دوستی عارض بر ذات الهی انگاشته و بر اساس این پندار بنوشتن جملاتی از قبیل : "خدا هیچگاه مخفی نبوده" و "دوست داشتن عرض است" و غیره پرداخته است ، که در مقام تحقیق ارزشی ندارد ، و شگفتی هایی که از بحث در پیرامون "کنز مخفی" بار آمد ، شگفتی های جهالت در فهم حدیث بودند جز آن .

آخرین بحث در "وحدت وجود" نوشته آقای دشتی که در عین حال بیان کننده عدم اطلاعات کافی و بی مطالعه بودن در کتب عالیه عرفان است ، موضوع تلفن کردن - واعظی پرمایه و محیط معارف اسلامی - بایشان است که تذکر داده وجود مطلق چون دریایی است و امواج آن دریا صورت هستی عالم امکان است ، که آقای دشتی بنظر خود بر این عقیده هم خرده گیری کرده و گفته است که : "موج عارضه ایست و باد میوزد و موج حادث میشود و معما سر جای خود لاینحل باقی می ماند"

اولا اینکه این تشبیه در بیشتر کتب عرفاچه بصورت انشروچه نظم آمده است و از واعظ پرمایه نیست . چنانکه از باب نمونه بذکر عبارتی از نص النصوص در این خصوص اکتفاء میشود :

"صوره الحق مع المجالی بعینها صورہ البحر مع الامواج والامواج مع البحر" و بدین شعر نیز استشهدا کرده است:

البحر بحر علی ماکان من قدم
ان الحوادث امواج وانهار
ثانیا اینکه امواج بدون دریا وجودی ندارند و دریا و امواج آن را بر ویهم دریانا مند ، مگر در مقام تسمیه و تحلیل آند و برآیند . پس وجود مطلق و اعیان ممکنات هم از حیث وجودی یکی است ، لیکن همانطور که مراد از دریا ، حضرت وجود و ظهورات او در اسماء است ، در حقیقت موج و دریا و دریا و موج یکی است در تشبیه امور معقول به محسوس نیز ، چنانکه در قواعد ادبی و بدیعی آمده است ، هرگاه یکی از اجزاء مشبه یا مشبه به از لحاظ شباهت مناسب باشد آن تشبیه درست است و لازم نیست که از هر حیث تناسبی میان مشبه و مشبه به برقرار باشد ، در این امثال هم وجه شبهی ، برای درست بودن تشبیه کافی است ، و این امثال برای فهم بیشتر مسائل و مطالب است که آورده میشود ، بنابراین خود این امثال موضوعیت ندارند و در طریق فهم بیشتر مدعا واقع میشوند ، نه جز آن .

اما اینکه آقای دشتی اعتقاد عرفارا به وحدت وجود وحدیت قدسی کنز مخفی ، معایر با شرع دانسته است ، و در صفحه ۴۵ در دیار صوفیان می نویسد : " مسلمانی میخواهد فلسفه بباقد میترسد خراشی بعقاید شرعی او وارد شود " موضوع ، خلاف این است زیرا ، اولاً حکمت اسلامی طی حد اقل هزار سال بحث و فحص دانشمندی چون ابونصر فارابی و بوعلی سینا و ابن رشد و خواجه طوسی و ابوالبرکات بغدادی و قطب الدین رازی و شیرازی و ملاجلال دوانی و صدرالحکما و میرداماد و صدرالدین شیرازی و سبزواری حکیمان متأخر و معاصر در اوج اعتلاء و کمال برهانی خود رسیده و عرفان اسلامی نیز با عنایت محی الدین ابن عربی و قونوی و خجندی و فرغانی و ملا عبدالرزاق کاشانی و قیصری و ابن ترکه و سید حیدر آملی و مولوی بلخی و دانشمندان عارف متأخر چون مرحوم آقا میرزا رضا قمشهای و اشکوری و میرزا محمود قمی و غیره ، دارای غنا و تعالی شگفت انگیزی شده و نه تنها بافت نیست ، بلکه یافت محض و ادراک علمی و مصطلح منطقی و شهودی است . ثانیا " هیچ مبحثی از عرفان و حکمت حکماء و عرفای بزرگ اسلامی خلاف موازین شرعی نیست و عارف بینادل شیخ شبستری در این مورد فرماید :

زرع ار ، یک دقیقه ماند مهمل شوی در هر دو کون ، از دین معطل

۱- بدیهی است که این استقرائات و تمام نبوده ، قبل از مؤیدالدین شروحنی بر فصوص نوشته شده است .

۲- حاشیه کتاب تنازل السائرین صفحه ۱۰۸ ،

۳- ملا عبدالرزاق در ۷۳۰ هجری و سید حیدر در ۷۸۷ فوت شده است .